



■ حجت الاسلام والمسلمین استاد علی دوانی

نهضت جنگل و تاریخ نگاری غرض آلود...

باشند تا همه فرزندان کشور بتوانند از مزایای علمی یکسان برخوردار شوند و استعدادها پرورش یابند، اما متأسفانه به دلیل گرفتاریهای همیشگی سران نهضت در جنگ با دشمنان و خنثی کردن عملیات منافقین، این توفیق جز در سه سال آخر عمر نهضت جنگل دست نداد.

میرزا مردی خوش بنیه، ورزیده، خوش سیما، مؤدب، متواضع، معتقد به فرایض دینی و پایبند به اصول اخلاقی، صریح اللهجه و طرفدار عدل و دفاع از مظلوم بود. ورزش را دوست داشت و هر روز تمرین می کرد. دخانیات مصرف نمی کرد و به تریاک و مشتقاتش که در آن عهد، عشاق فراوان داشت، لب نمی زد. به غایت محبوب بود و ساکت و متفکر و آرام. خوب صحبت می کرد، آهسته و سنجیده سخن می گفت، سخنانش اغلب با لطیفه و مزاح توأم بودند و خود نیز از مطایبات دیگران لذت می برد.

در قیافه اش جاذبه ای بود که با هر کس روبرو می شد، به ندرت اتفاق می افتاد که مجذوب متانت و مسحور بیاناتش نشود. در جریان جنگ، هنگامی که قزاقان ایرانی به اسارت نیروهای او درمی آمدند، با سخنان گرم و دلنشین با آنها صحبت و به حقایق امور آشنایشان می کرد و آنها چنان مفتون اخلاق و حرکاتش می شدند که با چشمهای اشکبار و دلهای آکنده به مهر و محبت، او را وداع می کردند و به موطن خود بازمی گشتند.

میرزا هر وقت از واقعه ناگواری دلتنگ می شد، سواره به گردش می رفت یا با آهنگ «هدی» یا «رها» اشعار سوزناکی می خواند. همیشه با خود قرآن داشت که آن را به بازویش بسته بود.

میرزا هنگامی که دریافت مشروطه تعطیل شده و لازم است آن را اعاده و دست استبداد را قطع کنند، پس از مذاکراتی که در تهران با رجال دین و سیاست انجام داد، نجات کشور

آوردند و ترکمنها به تحریک او طغیان کردند، داوطلبانه به گرگان رفت و در آنجا تیر خورد و او را برای معالجه به باکو بردند. مقارن ختم غائله محمدعلی میرزا به گیلان بازگشت و چندی نگذشت که با تنی چند از آزادخواهان رشت و انزلی، به دستور سرکنسول روس به پنج سال تبعید محکوم شد و به ناچار چندی در تهران سکونت کرد. او در دوران اقامت در تهران، از کارهای ناهنجار بعضی از مجاهدین مشروطه افسرده شد و حتی با عبدالحسین خان معزالسلطان که بعد از فتح تهران لقب سردار محیی گرفت و نمی خواست و یا نمی توانست از اعمال مجاهدین جلوگیری کند، قطع رابطه کرد و با آن که در نهایت عسرت می زیست، از پذیرفتن کمکهای مادی سردار امتناع ورزید. میرزا علت عقب افتادگی ایرانیان را بی فرهنگی می دانست و از همین رو تصمیم داشت تا حد امکان به افتتاح مدارس بپردازد و سطح تعلیمات و معرفت عمومی را ارتقا دهد و اعتقاد داشت که تعلیمات مدارس باید اجباری و مجانی

پس از انقلاب مشروطیت ایران، بزرگ ترین جنبشی که در مملکت پدید آمد، قیام میرزا کوچک و انقلاب جنگل بود که بر ضد نابسامانیهای موجود و برای نجات کشور از نفوذ بیگانگان صورت گرفت و به ویژه از نظر مرکزیت آن در جنگل، تا آن زمان با آن وسعت و ابعاد در هیچ جای دنیا سابقه نداشت و این موضوعی است که هنوز هم نظیر پیدا نکرده و آنچه هم که تاکنون پیرامون آن نوشته اند برای شناخت این انقلاب ملی بی نظیر، کافی نیست.

چیزی که در این نهضت ملی جلب توجه می کند این است که رهبری انقلاب را یک روحانی جوان، آن هم در این نقطه دنیا که از همه جایی خبر بود و قیدوبندهای فراوانی به دست و پا داشت، عهده دار بود. ابتکار این عمل توسط میرزا کوچک در آن عصر و زمان، جالب ترین حادثه قیام ملی و عمل پارتیزانی به شمار می رفت.

دسته های پارتیزانی جنگل متشکل از دهقانان، خرده بورژوازی شهری و روستایی و کارگران و مزدبگیران بود تحت رهبری کمیته اتحاد اسلام به زعامت میرزا کوچک خان که از اهالی رشت و یک روحانی روشنفکر و آزمانگرا و با شرف و منصفی بود، فعالیت می کردند.

او در اوضاع آشفته سیاسی ایران و به هنگام بمباران مجلس در قفقاز بود و در تفلیس و باکو تا حدی با اوضاع جهان آشنا شد. مقارن تحصن علما در سفارت عثمانی، اوتیز به شهرداری رشت پناهنده شد و پس از قتل آقا بالاخان سردار افخم، به مجاهدین پیوست. در سال ۱۳۲۷ ه.ق و فتح قزوین و تهران با آزادخواهان همکاری داشت و همراه با مجاهدین گیلانی، وارد پایتخت شد. هنگامی که ناصرالملک به عنوان تجدید انتخابات مجلس را بست، همراه با سردار محیی و ناصرالاسلام به یزد تبعید شد، اما آنها را در قم نگاه داشتند و بعد به تهران آوردند و چندی در باغشاه تحت نظر بودند تا آزاد شدند.

در سال ۱۳۲۹ ه.ق که روسها، محمد علیشاه را به ایران

در قیافه اش جاذبه ای بود که با هر کس روبرو می شد، به ندرت اتفاق می افتاد که مجذوب متانت و مسحور بیاناتش نشود. در جریان جنگ، هنگامی که قزاقان ایرانی به اسارت نیروهای او درمی آمدند، با سخنان گرم و دلنشین با آنها صحبت و به حقایق امور آشنایشان می کرد و آنها چنان مفتون اخلاق و حرکاتش می شدند که با چشمهای اشکبار و دلهای آکنده به مهر و محبت، او را وداع می کردند و به موطن خود بازمی گشتند.



را از ورطه هولناکی که بدان گرفتار شده بود، در قیام مسلحانه دانست، به همین منظور همراه میرزا علی خان دیوسالار که از مجاهدین دوره مشروطه بود، از تهران راهی مازندران شد تا در جنگلهای مازندران و دور از چشم دشمن، مقدمات کار را فراهم سازد و افراد لازم را برای قیام مسلحانه و اخذ نتیجه نهایی دعوت کند، لیکن جنگلهای موطن خود، گیلان را برای تأمین این منظور، مناسب تر دید و ستاد کار خود را در جنگل «خراط محله» تولم قرار داد تا دوستانی چون دکتر حشمت که در لاهیجان طبابت می کرد، برای تهیه اسلحه و بسیج نیروی انسانی به یاریش بشتابند. طبقات فهمیده و روشنفکر از این که در محیط آشفته ای به سر می بردند و در نهایت ناراحتی، متحمل انواع تعدی و بی اعتدالی بودند، به ستوه آمده و همچون دوران مشروطه منتظر فرصت و موقع مناسب بودند تا با اقدامات دسته جمعی خود به این اوضاع ناگوار پایان بخشند. تنها یک نیشتنر کافی بود تا این عقده درونی، سر باز کند و از نارضایتی عمومی و خشم روز افزون مردم به شکل یک نیروی جمع شده ملی استفاده شود. میرزا در محیط مساعد گیلان که مردمی پیشرو و آماده مبارزه داشت به تشکیل کانون مقاومت پرداخت و به افشاندن بذر انقلاب دست زد و در مدت کوتاهی توفیق یافت، ولی متأسفانه به خاطر اشتباهات

و ناپختگیهایی، پس از هفت سال، قیام جنگل با شهادت میرزا از هم پاشید.

از علل پیدایش نهضت و اهداف و شیوه ها و پایان غم انگیز آن سخن بسیار گفته اند، لیکن اغلب آن مطالب آلوده به اغراض بوده و ماهیت نهضت را تحریف کرده اند. از جمله احمد کسروی در «تاریخ مشروطیت ایران» می نویسد: «جنگلیها مردان کوتاه بین و ساده ای بیش نبوده اند و راه روشنی برای خود نمی دانسته اند و لذا کارشان نابسامان در آمده است.» سید مهدی فرخ معتمد السلطنه در مجله «اطلاعات هفتگی» نوشت: «من جنگلیها را متوجه کردم که در مقابل دولت انگلیس از پشه در مقابل فیل کوچک تر و بی اهمیت ترند.»

سرپرستی سایکس در کتاب «تاریخ ایران» می نویسد: «حکومت ایران در مقابل این جنبش تقریباً ناتوان شد و اگر اقدامات بریتانیایی کبیر نبود، احتمال می رفت سلطنت را منقرض کنند.»

در دیوان عارف قزوینی، گردآورده «سیف آزاد» آمده است: «یکی از تشکیلات به جا و به موقع که خدمات بسیار گرانبهایی به آزادی و استقلال ایران کرد، همانا تشکیلات مقدس و سودمند و میهن پرستانه فداییان جنگل تحت سرپرستی میهن دوست نامی، شادروان میرزا کوچک خان

جنگلی است.»

در کادر رهبری جنگل، افراد سیاستمدار و وارد به سیاست جهان، کمتر دیده می شد. حتی خود میرزا هم مرد دین بود و همه مظاهر انقلاب را از در پیچه دیانت می دید. مهم ترین صفت جنگلیها همت، شجاعت و جانبازی آنان بود. آنها در سالهای اول قیام، با چوب و چماق و داس و تبر و اسلحه های کهنه به جنگ دشمن می رفتند و ایمان داشتند که با عشق و ایمان به وطن و معتقدات مذهبی، با همین وسایل ناچیز هم می شود جنگید. مجاهدین اولیه جنگل به هیچ وجه به نیازمندیهای شخصی و زندگی توجهی نمی کردند و فکری جز تهیه اسلحه نداشتند.

از علل پیدایش نهضت و اهداف و شیوه ها و پایان غم انگیز آن سخن بسیار گفته اند، لیکن اغلب آن مطالب آلوده به اغراض بوده و ماهیت نهضت را تحریف کرده اند. از جمله احمد کسروی در «تاریخ مشروطیت ایران» می نویسد: «جنگلیها مردان کوتاه بین و ساده ای بیش نبوده اند و راه روشنی برای خود نمی دانسته اند و لذا کارشان نابسامان در آمده است.»

جنگلیها تصمیم گرفته بودند تا وقتی به هدف نرسیده و موفق به اخراج نیروهای بیگانه نشده اند، به آرایش سر و صورت خود نپردازند، بنابراین در طول مدت اقامت در جنگل، کم کم به صورت مخلوقات ماقبل تاریخ با هیكلهای رعب آور در آمده بودند. آنها با کلاه های نمادی و چوچا و کفش چرم گاومیش (چموش) و کوله باری سنگین و چماقی از چوب از گیل و تفنگ و زندل یا حسن موسی به دوش و داس به کمر و چند قطار فشنگ، مثل پهلوانان افسانه ای و اساطیر بودند. این وضع تا زمانی که هنوز مسئله تشکیلات نظامی مطرح نشد و جنگلیها در دایره محدودی از قدرت می زیستند، ادامه داشت. از این پس که کار نهضت، بالا گرفت و افسران تعلیم یافته و آشنا به فنون نظام به خدمت جنگل درآمدند، وضعیت فرق کرد و جز عده ای که به همان سر و شکل سابق باقی ماندند بقیه لباس سربازی پوشیدند. از جمله کسانی که هیئت سابق را برای خود حفظ کرد، شخص میرزا بود.

مرکز ثقل و مغز متفکر جنگل را «هیئت اتحاد اسلام» تشکیل می داد که افرادش به استثنای چند نفر، همه از علما بودند. از جمله اعضای برجسته این هیئت: شیخ بهاء الدین املشی، شیخ عبدالسلام، حاجی شیخ علی حلقه سری علم الهدی، سید عبدالوهاب صالح، حاج سید محمود روحانی داماد ملا محمد خمایی روحانی مشهور گیلان و شیخ محمود کسمایی و خود میرزا همگی روحانی بودند. دکتر حشمت، خالو قربان هر سینی، شیخ علی شیشه بر، عزت الله خان، رحمان الله خان، حاجی محمدکنگآوری و میرزا اسماعیل



از راست نفر وسط میرزا کوچک خان، نفر سوم سید حبیب اله مدنی



آسیا شوند، به همین دلیل ابتدا روسها و سپس انگلیسیها رو به رشت نهادند و قوای جنگلی، در کنار پل منجیل راه را بر آنها گرفت، اما دو هواپیمای انگلیسی که از قزوین برخاسته بودند و نیز توپخانه سنگین و دور زن روسها، شکست سختی را بر جنگلیها تحمیل کرد و لذا روسها و به دنبال آنها انگلیسیها وارد رشت و بندر انزلی شدند. جنگلیها جز تفنگ و دو مسلسل سنگین، اسلحه‌ای نداشتند، با وجود این تا مدت‌ها با روسها و انگلیسیها جنگیدند و گاهی هم پیروز می‌شدند.

از تهدیدهای انگلستان به میرزا، قولهایی که دولت بلشویک به میرزا داد و به هیچ یک وفا نکرد و نیز توافق روسیه و انگلستان بایکدیگر از یک سو و دولت وقت ایران از سوی دیگر برای قلع و قمع جنگلیها، سخن بسیار رفته است و من ترجیح می‌دهم در این فرصت به نکاتی اشاره کنم که شاید دیگران نگفته باشند، لذا از سیر تاریخی نهضت جنگل به اجمال می‌گذرم و بیشتر به تحلیلها و تفاسیر عجیب و غریب کسانی که هرگز ملت مسلمان ایران را شناختند، می‌پردازم. استدلال کلانتراف، آتاشه نظامی شوروی در ایران، در خیانت به انقلاب جنگل، شنیدنی است. پس از کودتای رضاخان و انتصاب از سوی اربابش، انگلیس و توافق با روسها برای از بین بردن جنگلیها، کلانتراف چنین می‌نویسد: «میرپنج رضاخان با ستون اعزامیش، روز ۱۳ صفر (۳ آبان ۱۳۹۹) وارد رشت شده، در حالی که «کلانتراف» وابسته نظامی شوروی، معظم‌له را همراهی می‌کرد! قبلاً جناح میانه‌روی شورای انقلاب به فرماندهی «خالو قربان» به استقبال رفته و خود را در اختیار نیروی دولتی گذاشته بود!» کلانتراف به احسان‌الله خان و یارانش گفت: «خواستهای شما با آمدن میرپنج رضاخان به گیلان تأمین شده، چنانچه نمی‌خواهید با او همکاری کنید، می‌توانید به روسیه بروید.» حضور آتاشه شوروی در بین قزاقان ارتشی و همکاریهای صمیمانه‌اش با قوای دولتی، هیچ شبهه‌ای را باقی نگذاشت و سیاست جدید شوروی را از روی رُستی که در خاموش ساختن انقلاب جنگل گرفته بود، نشان داد.» □□□

از نکات مهمی که اشارت بدان را لازم می‌دانم، رابطه میرزا با شهید مدرس و شیخ محمد خیابانی است. در مدت قیام جنگل، مرحوم سید حسن مدرس، بارها میرزا را تشویق می‌کرد که با قوای خود عازم فتح تهران شود، «به این اندیشه که با قبضه شدن مرکز کشور، اوضاع به کام آزادیخواهان تحول خواهد یافت.»

همچنین همزمان با واقعه «ملاسرا» حاجی آخوند، نماینده مخصوص شیخ محمد خیابانی به جنگل رسید و پیام آن روحانی انقلابی را به میرزا ابلاغ کرد. محتوای پیام این روحانی روشنفکر، برقراری ارتباط بین قیام آذربایجان و گیلان و پیشروی به سوی هدف مشترک بود و به علت گرفتاری جنگلیها پس از واقعه ملاسرا، امکان برقراری ارتباط مقدور نشد.

و به این ترتیب مشاهده می‌کنیم که پرچمدار مبارزه با دشمنان خارجی و قدرتهای مخرب شمال و جنوب و تلاشگران نجات مملکت از وضعیت ناهنجاری که داشت، شش روحانی مجاهد و مبارز و انقلابی یعنی شیخ محمد حسین برازجانی، شیخ جعفر محلاتی، سید عبدالحسین لاری، سید حسن مدرس، شیخ محمد خیابانی و میرزا کوچک خان جنگلی بودند که روان همگیشان شاد باد!

جنگلی (خواهرزاده میرزا) از افراد مشهور نهضت و دکتر علی‌خان شفا، دکتر سید عبدالکریم کاشی، دکتر آقاخان (طوب) و دکتر حشمت هم هیئت پزشکی جنگل را تشکیل می‌دادند. به تدریج کسانی که به نهضت پیوستند به هزار تن رسیدند و نهضت، کار خود را که مبارزه علیه نفوذ دولتهای خارجی و برانداختن نظام فاسد داخلی و دست‌نشانندگان اجانب بود، رسماً آغاز کرد. شهر لاهیجان هم که تا این زمان، ساکت و آرام بود به هیجان آمد و به تأسیس نظام ملی پرداخت و شورایی به نام «کمیسسیون جنگ» در کسما به امور جنگلی رسیدگی می‌کرد که ریاستش با مشدی علیشاه چومقالی (هوشنگی) بود. رفق و فتق امور مالی جنگل را محمد اسماعیل کسمایی و سالار ناصر خلیج (فاطمی) و آقاخان کیانی (گرگین) به عهده داشتند و از محل وصول عشریه و عوارض خروج کالا به خارج گیلان، هزینه‌های جاری را تأمین می‌کردند. رسیدگی به امور داخلی با میر شمس‌الدین و قاری «وقارالسلطنه» بود. چرخ تشکیلات قضایی را شیخ بهاء‌الدین املشی (میزان) می‌گردانید و ریاست تحقیقات با میرزا شکرالله خان تنکابنی (کیهان) بود.

جنگلیها دستگاههای ریسندهی و بافندگی تهیه کرده بودند که پارچه نفرت را تهیه می‌کرد. کفش و کلاه و سایر نیازهای مجاهدین به وسیله خود آنها فراهم می‌شد. برای سرعت بخشیدن به تحرک واحدها و اعزامشان به نقاط دور دست، در مقام احداث طرق و شوارع و مرمت راههای موجود برآمدند. نمایندگانی را برای تبلیغ مردم و جمع‌آوری اعانه به اطراف فرستادند و این فعالیتهای مقارن شدند با سقوط حکومت تزاری در روسیه و آغاز انقلاب سوسیالیستی. □□□

جنگلیها روزنامه‌ای داشتند به نام جنگل که در سر لوجه آن نوشته شده بود، «نگهبان حقوق ایرانیان و منور افکار اسلامیان»، در این روزنامه گاهی هم اشعاری به زبان گیلکی چاپ می‌شدند. اشعار زیر بخشی از قصیده فردی به نام محب‌الاسلام دانش است که در یکی از شماره‌های روزنامه جنگل چاپ شده و خود نشانه وضع روحی و طرز فکر و محیط فعالیت جنگلیهاست:

ای خسته ظلم و جور بر خیز
 عدل است همه بنای جنگل
 جز لفظ نبود آنچه گفتند
 معنی طلب از صدای جنگل

خوش تر ز نوای بربط و ساز
 آواز فشنگهای جنگل
 جنگل چو جمله فخر بخشد
 فرض است مرا ثنای جنگل
 در شماره ۱۳ این نشریه آمده است:
 «قیام جنگلیها برای تقویت دولت و حفظ مملکت است. جنگلی وقتی اسلحه خود را دور می‌کند که مطمئن شود افراد ایرانی از تهاجم متعدیان خارجی و همکاران داخلی آنها رها و واجد رفاهیت گردیده است. اعمال قلبی جنگلیها و مرام واقعی آنها، افتتاح مجلس شورای ملی، استحکام مبانی مشروطیت، راحتی ملت و محو ظلم و استبداد، قطع ریشه‌های جنایت و مصونیت وطن از تعرض دشمنان است.» □□□

قوای روس بعد از جنگ جهانی اول می‌خواستند به روسیه برگردند و برای عبور از مرز، از میرزا تضمین می‌خواستند. میرزا عبور آنها را تضمین کرد تا زودتر به وطن خود برگردند و ایرانیان بیش از این از حضور آنها متضرر نشوند. انگلیسیها می‌خواستند به دنبال آنها به روسیه بروند و به روسها بر ضد عثمانیها کمک و نیز از پیدایش بلشویسم اطلاع حاصل کنند. میرزا به آنها اجازه عبور نداد و زدو خورد سختی بین آنها در گرفت و عده‌ای از سران انگلیس به اسارت جنگلیها درآمدند. انگلیسیها عجله داشتند قبل از هجوم عثمانیها به قفقاز، آنجا را متصرف و مانع از سرازیر شدن آلمانها به مرکز

از نکات مهمی که اشارت بدان را لازم می‌دانم، رابطه میرزا با شهید مدرس و شیخ محمد خیابانی است. در مدت قیام جنگل، مرحوم سید حسن مدرس، بارها میرزا را تشویق می‌کرد که با قوای خود عازم فتح تهران شود، «به این اندیشه که با قبضه شدن مرکز کشور، اوضاع به کام آزادیخواهان تحول خواهد یافت.»